



اختراع خمیردندان تند و تیز!

عباس قدیر محسنی - تصویرگر - مهدی صادقی

اما همه‌ی این چیزها وقتی بچه اژدها چشمش به بچه اژدهای تازه‌وارد دیگری افتاد، عوض شد. بچه اژدهای تازه‌وارد یک جوروی بود، یک شکلی بود که همه دلشان می‌خواست با او دوست شوند. بچه اژدهای کمی شکموی ما هم دلش می‌خواست با او دوست شود، اما به خاطر بوی دهانش جرئت نمی‌کرد به او نزدیک شود و به خاطر همین غصه می‌خورد و آنقدر غصه خورد که پدر بزرگش فهمید و او پرسید: «بچه جان چیزی شده؟»

بچه اژدها اولش گفت: «نه، چیزی نشده.»

ولی وقتی یادش آمد چیزی را نمی‌شود از پدر بزرگ مخفی کرد، با کمی ترس همه چیز را تعریف کرد. پدر بزرگ وقتی ماجرا را فهمید، خندید و گفت: «پسرجان چیزی که تو گفتی راه دارد. البته راهش را من هم تازه پیدا کرده‌ام، و گرنه آتش دهانم خاموش نمی‌شد. راهش این است که...» از فردای آن روز، بچه اژدهای خوش‌خوراک، بعد از خوردن غذا، به دشت گل‌ها می‌رفت و یک شکم سیر گل می‌خورد و دهانش بوی گل می‌گرفت و بعد می‌رفت پیش دوست جدیدش. تازه سعی می‌کرد هر روز یک نوع گل بخورد تا دهانش هر روز یک بو بدهد؛ یک روز گل سرخ، یک روز گل یاس، یک روز گل نرگس، یک روز گل میخک، اما مدتی بعد مشکل دیگری به وجود آمد. دشت گل‌ها کم‌کم تبدیل شد به دشت بی‌گل. چون آنقدر بچه اژدها گل خورده بود که دیگر گلی باقی نمانده بود و از آن بدتر، بوی دهانش بود که...

بچه اژدهای تپل خوش‌اشتها، کمی خوش‌خوراک و کمی ناقصتی هم شکمو، خیلی غذا می‌خورد. چون غذا خوردن را دوست داشت و همین‌که غذا می‌دید، دست و پایش سست می‌شد، جلوی غذا زانو می‌زد و آنقدر می‌خورد تا غذا تمام شود، نه اینکه سیر شود.

به خاطر همین علاوه‌بر کمی تپلی و کمی اضافه‌وزن و کمی چاقی، دهانش هم همیشه بو می‌داد؛ بوی چیزهایی که خورده بود و نخورده بود و قرار بود بخورد و...

بچه اژدها مسواک داشت، چند تا هم داشت، در رنگ‌ها و شکل‌ها و مدل‌های مختلف. چند تا هم خمیردندان داشت، با طعم‌ها و بوهای گوناگون، البته بیش‌تر شیرین و کفی و بستنی مانند. مسواک زدن را هم بلد بود. این کار را هم دوست داشت، تنبلی هم نمی‌کرد، اما مسواک نمی‌زد، چون...

چون می‌ترسید با زیاد مسواک زدن، آتش دهانش مثل پدر بزرگش خاموش شود و آن وقت یک بچه اژدهای بی‌آتش شود. آخر پدر بزرگش هم کمی ناقصتی خوش‌خوراک بود، او هم مشکل بوی دهان داشت و زیاد مسواک می‌زد و بالاخره آنقدر توی دهانش آب چرخاند که آتش دهانش رفت که رفت که رفت. اژدهای بی‌آتش هم با یک گونی سیب‌زمینی فرق زیادی ندارد.

به خاطر همین، بچه اژدها پیف‌پیف و آه‌آه دوستان و اطرافیان را به جان می‌خورد، اما مسواک نمی‌زد.





مسواک از دهان

ازدهاها بودند و بعد هم به دست بقیه و ما رسیدند. مطمئنم شما هم هر وقت مسواک می‌زنید و دهانتان از طعم تندوتیز خمیردندان می‌سوزد، یاد ازدهای خوش خوراک ما می‌افتید!

درست همان روزها دانشمندان و محققان و اندیشمندان و مخترعان آن سرزمین دست به کار شدند و برای حل این مشکل اولین خمیردندان‌های تندوتیز ازدها نشان را اختراع کردند. خمیردندان‌های ازدها نشان همگی در طعم‌ها و مزه‌های تندوتیز بودند و به جای خاموش کردن آتش دهان، آتش را شعله‌ورتر و قوی‌تر می‌کردند. این خمیردندان‌ها اول مخصوص

آدریس دقیق

● عبدالعلی اثنی‌عشری

مادر: «بقیه‌ی این شیرینی‌ها کجاست؟»

بچه: «یادته داداش کوچیکه شون رو بهم دادی؟»

مادر: «خب!»

بچه: «تنها بود دیگه، بقیه‌ی شیرینی‌ها رفتن پیشش.»

فراموشی

بچه: «مامان ممنونم، امروز خونه‌ی دوستم خیلی خیلی خوش گذشت. لطفاً بازم بادت بره و کلید خونه رو توی اداره جا بذار.»



سایه!

سایه‌ام کودک بلز یگوشی ست

می‌رود روی درخت

روی دیوار و در و پنجره‌ها

می‌پرد روی زمین

می‌خورد صاف به یک شیشه و رد می‌شود از آن کجکی

چه کسی

سایه‌ای دیده به این بانمکی؟

● سعیده موسوی‌زاده



گرچه همسن من است
مگر از شیطنتش کم شده است؟
سایه‌ام پشت سرم
رفته، قایم شده است